

نکته

جلال خالقی مطلق

چند نکته در آیین بار در دربار ماد و هخامنشی

نگارنده در همین مجله نوشت که فرهنگ ایران یک فرهنگ ناپژوهیده است. بخشی از این فرهنگ ناپژوهیده که مربوط به دوران پیش از اسلام می‌گردد، همچون موزائیکی است که از سقف افتاده و صد تکه شده و هر تکه به جایی پرتاب شده و برخی تکه‌ها برای همیشه نابود شده باشند. چندین نسل از پژوهندگان باید با بررسی مآخذ گوناگون این تکه‌ها را یکی یکی گرد آورند و کنار هم بچینند تا شاید روزی طرحی مورد اعتماد از موزائیک این فرهنگ به دست آید. به سخن دیگر، برای شناخت فرهنگ کهن ایران، کار با تألیف کتابهای پر حجم که غالباً به بیان کلیات می‌پردازند ساخته نیست، بلکه نیاز به صدها مقاله تحقیقی و فنی است. ولی متأسفانه در زبان فارسی مقاله تحقیقی - فنی هنوز جایی باز نکرده است و بیش از نود درصد از مقالاتی که به زبان فارسی منتشر می‌شوند، چیزی جز شرح و بسطهای کلی و تکراری، بیشتر برداشتهای احساسی و ذهنی، انشاهای ادبی، شعارهای اخلاقی، گوشه و کنایه‌هایی به اجتماع و سیاست روز، ولی کمتر تحقیقی و فنی. و به‌ویژه درباره شاهنامه این گونه مقالات در این ده بیست ساله اخیر سخت رواج یافته است.

نگارنده پیش از این نیز اشاره کرد که بسیاری از تألیفات به زبان فارسی حتی فهرست اعلام هم ندارند، چه رسد به فهرست موضوعی. این نقص از یک سو و عدم رواج تحقیقات فنی از سوی دیگر، سبب می‌گردند که گاه پس از خواندن دهها کتاب و

رساله و مقاله نتوان در زمینه‌ای کار پژوهش را به کمال نسبی رسانید. یک مثال آن همین مقاله بار است. نگارنده پس از آن که مقاله «بار و آیین آن در ایران» را با بهره‌یابی از هشتاد و یک مأخذ در نزدیک به نود صفحه نوشت (ایران‌نامه، ۱/۱۳۶۶ و ۳)، باز پس از آن ناچار شد پنج بار یادداشت‌هایی بر آن بیفزاید (ایران‌نامه، ۱/۱۳۶۷؛ ایران‌شناسی، ۱/۱۳۶۹ و ۴، ۲/۱۳۷۱، ۳/۱۳۷۲) و اینک این یادداشت ششمین است.

یکی از مآخذی که نگارنده در مقاله بار متأسفانه از آن بهره نبرد، کتاب «آیین کوروش» نوشته گزنفون (۴۳۰-۳۵۴ پیش از میلاد) است که درباره فرهنگ ایران دوران ماد و هخامنشی آگاهی‌های مهمی به ما می‌دهد، از جمله درباره همین موضوع بار. نگارنده پیش از این در یکی از یادداشت‌های افزوده خود بر مقاله بار (ایران‌شناسی، ۳/۱۳۷۱، ص ۶۶۴) با استناد به گزارشی از هرودوت نوشت که هخامنشیان برخی از آیین‌های دریاری، از جمله همین آیین بار را، خود مستقیم از دریار آشور نگرفته بودند، بلکه آنها از مادها تقلید کرده بودند. این نظر از راه کتاب «آیین کوروش» نیز کاملاً تأیید می‌گردد.

از گزارش گزنفون چنین بر می‌آید که آیین بار که بنا بر گزارش هرودوت در دریار ماد به وسیله بنیانگذار این سلسله دیاکو (پیرامون ۷۱۵) معمول گشته بود، در زمان آستیاگ (۵۸۵-۵۴۹) آخرین پادشاه ماد نیز رواج داشت.

گزنفون در «آیین کوروش» (کتاب یکم، بخش ۳، بند ۸) درباره رئیس نگهبانان کاخ آستیاگ به نام ساکاس می‌نویسد که او «مرد کوشایی بود و وظیفه او این بود که کسانی را که می‌خواستند به پیشگاه آستیاگ برسند راه بدهد یا ندهد.» به سخن دیگر، این ساکاس در زمان آستیاگ سالار بار بوده است. گزنفون کمی پایین‌تر (بند ۱۱) نقل می‌کند که کوروش (۵۵۹-۵۳۰) که در این زمان کودک خردسالی بود و همراه مادر خود مانداده در دریار نیای مادری خود آستیاگ به سر می‌برد، دل خوشی از این ساکاس نداشت. چون بارها «این مرد ترس‌انگیز» از رفتن کوروش به نزد نیای او جلوگیری کرده بود. این گزارش که مانند بیشتر مطالب کتاب به مآخذ کتبی و شفاهی ایرانی برمی‌گردد، در اصل هدفش این بوده که نشان دهد که هیچ‌کس در هر مقام و نسبتی که باشد نمی‌تواند بدون اجازه سالار بار پیش پادشاه رود و در واقع صورت دیگری از همان گزارشی است که جاحظ در کتاب تاج درباره بهرام که بدون اجازه برده دار به نزد پدرش یزدگرد رفته بود آورده است و ما آن را در مقاله «بار» (ایران‌نامه، ۳/۱۳۶۶، ص

(۴۰۴) نقل کردیم. گزنفون («آیین کوروش»، کتاب یکم، بخش ۴، بند ۶) می‌نویسد که سپس‌تر که کوروش به نوجوانی رسید، دیگر از این بابت از ساکاس نفرت نداشت، بلکه «اکنون او خود ساکاس خود شده بود. چون او دیگر تنها هنگامی پیش‌نیای خود می‌رفت که وقت مناسب می‌نمود و او از ساکاس درخواست می‌کرد که همیشه به او بگوید که چه وقتی مناسب است و چه وقتی مناسب نیست.»

کوروش خود سپس‌تر آیین بار را از دربار ماد می‌گیرد. بنا بر گزارش گزنفون («آیین کوروش»، کتاب هفتم، بخش ۵، بند ۳۷-۷۰) در یکی از روزها که کوروش بار عام داده بود، انبوه مردم چندان بود که او در آن روز دیگر وقت دیدار دوستان خود را پیدا نکرد و ناچار این کار را به روز دیگر انداخت. ولی در روز دیگر نیز وضع بر همین‌سان بود. ناچار کوروش به نگهبانان فرمان داد که جلوی مردم را بگیرند و دوستان او را به‌نزد او برند. چون دوستان او پیش او رسیدند، کوروش از این وضع شکایت کرد و گفت که او نیز نیاز به آسایش دارد و از این‌رو بهتر است که از این پس کسانی که می‌خواهند پیش او بیایند نخست به این دوستان رجوع کنند و اجازه و وقت بگیرند. سپس کوروش وظایف خواجه‌ها و گارد نگهبانی را نیز تعیین می‌کند.

هدف این گزارش نیز در اصل تعیین جزئیات آیین بار و تعیین وظایف مسئولان و به‌ویژه ایجاد ترتیب و نظم درستی برای برگزاری بار عام، یعنی رسیدگی به شکایات عامه مردم بوده است که غالباً، چنان که خواجه نظام‌الملک نیز در سیاستنامه ذکر کرده است (ایران‌نامه، ۱۳۶۶/۱، ص ۴۱)، مشکلاتی برای مسئولان بار در برداشت.

گزنفون در جایی دیگر («آیین کوروش»، کتاب هشتم، بخش ۱، بند ۱۶-۲۰) گزارش می‌کند که بزرگان کشور موظف بودند هرچند گاه یک‌بار به پیشگاه پادشاه روند و اگر این وظیفه را انجام نمی‌دادند، مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند و در صورت تکرار نه‌تنها مقام، بلکه اموال خود را نیز از دست می‌دادند. به سخن دیگر، در آیین بار نه‌تنها پادشاه موظف به پذیرفتن بارخواهان بود، بلکه بزرگان کشور نیز گهگاه موظف به شرکت در بار پادشاه بودند تا با این کار آمادگی خود را در وظایف فرمانبرداری نشان داده باشند. در کتاب «آیین کوروش» اصولاً به وظیفه حضور بزرگان و نژادگان در پایتخت و خانه گزیدن در پیرامون کاخ و اجرای وظیفه نگهبانی و شرکت در بار اشارات زیادی هست که مطالعه آنها به دریافت برخی از مطالب شاهنامه کمک می‌کند. وظیفه شرکت در مراسم بار پادشاه، یکی از وظایف آیین بندگی، به‌شمار می‌رفت که در شاهنامه فراوان بدان اشاره شده است. برای مثال در داستان رستم و اسفندیار، یکی از

دلایل اتهام سرپیچی از آیین بندگی به رستم، همین نرفتن او به بارگاه و شرکت نکردن او در بار پادشاه است، چنان که در پیام اسفندیار به رستم بدان اشاره شده است (تصحیح نگارنده، بیت ۲۶۵ به جلو):

از آن گفتم این با تو ای پهلوان که او [گشتاسب] از تو آزوده دارد روان
نرفتی بدان نامور بارگاه نکردی بدان نامداران نگاه...
ز شاهان کسی بر چنین داستان ز بنده نبودند همداستان
بنا بر گزارش گزنفون (همان جا، کتاب هشتم، بخش ۱، بند ۴۳) به فرمان کوروش
تف انداختن، بینی پاک کردن، به پشت نگرستن، و خیره شدن یا به اصطلاح امروز
زل زدن قدغن بود. این گزارش اگر مربوط به رعایت رسوم در دربار بوده، باز مربوط به
آیین بار می گردد که ما در مقاله «بار» بدان اشاره کردیم (ایران نامه، ۳/۱۳۶۶، ص
۴۰۶، ۴۱۲)، ولی اگر مربوط به اجتماع و تربیت عموم مردم یا طبقه نژادگان بوده، بخشی
از آیین ادب به شمار می رفته است.

دیگر از جزئیات آیین بار که گزنفون بدان اشاره کرده است (همان جا، کتاب
هشتم، بخش ۳، بند ۱۴) رسم زمین بوسی در برابر پادشاه است که آن نیز در دوره های
بعد، از وظایف حتمی آیین بار بود (ایران نامه، ۳/۱۳۶۶، ص ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۱،
۴۱۳، ۴۱۴) و تنها در زمان عباسیان این آیین شامل حال همه طبقات مردم نمی شد.
هرودوت (کتاب هفتم، بند ۱۳۶) نقل می کند که پس از آن که فرستاده ایرانی در
اسپارت به قتل رسید و دو نفر از مردم اسپارت برای پوزش خواهی به دربار خشایارشا
رفتند، آنها در آن جا حاضر به اجرای رسم زمین بوسی نشدند. این گزارش نشان می دهد
که بارخواهان یونانی از اجرای رسم زمین بوسی در برابر ایران رنج می برده اند و از این رو
این گزارش را برای تسکین خاطر خود ساخته اند. چون مراسم بار و به ویژه رسم
زمین بوسی مهمتر از آن بود که به خاطر دو نفر یونانی که برای پوزش خواهی از قتل
فرستاده ایران به دربار ایران آمده اند، از آن چشم پوشی کنند (نیز نگاه کنید به مقاله
«بار»، ایران نامه، ۳/۱۳۶۶، ص ۳۹۸-۴۰۰).

بنا بر گزارش گزنفون (همان جا، کتاب هشتم، بخش ۴، بند ۵۲) در دربار
کوروش سالاربار مردی بود به نام گاداتاس و او در ضیافتها هنگام غذا خوردن مهمانان
اجازه نشستن نداشت، بلکه وظیفه اش مراقبت از ضیافت بود. یعنی تقریباً همان وظیفه ای
که ما در مقاله «بار» (ایران نامه، ۱/۱۳۶۶، ص ۵۸)، درباره ایشیک آقاسی باشی دربار
صفویه گزارش کردیم. وظیفه دیگر گاداتاس این بود که مهمانان را به جایی که برای

آنها تعیین شده بود ببرد. یعنی جای افراد نیز در خور مقام آنها قبلاً تعیین شده بود و اگر کوروش می‌خواست از کسی تجلیل کند، او را به جای ممتازتری می‌برد. بنا بر گزارش گزنفون نخستین جای در دست چپ کوروش مهمترین جای بود و پس از آن نخستین جای در دست راست او و سپس به همین ترتیب دومین جای در دست چپ و دومین جای در دست راست و غیره. اگر این گزارش درست باشد، با رسم دوره‌های بعد مغایر است. چون در شاهنامه می‌بینیم که وقتی اسفندیار رستم را در دست چپ خود می‌نشانند، رستم اعتراض می‌کند و از این رو جای او را در دست راست تعیین می‌کنند، ولی رستم حاضر به نشستن در دست راست نیست، تا این که جای او را در پیش‌گاه، یعنی جلوی تخت قرار می‌دهند (ایران‌نامه، ۱۳۶۶/۳، ص ۴۰۷). بنابراین بر طبق گزارش شاهنامه، جلوی پادشاه مهتر از دست راست او و دست راست او مهتر از دست چپ او بوده است.

اهمیت کتاب «آیین کوروش» در پژوهش فرهنگ ایران باستان

یک پژوهشگر آلمانی به نام ولفگانگ کناوت با همکاری استاد دانشمند دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی، کتابی در ۲۳۵ صفحه تألیف کرده است با عنوان آیین خسروان در ایران باستان از گزنفون تا فردوسی

W. Knauth, *Das altiranische Fürstenideal von Xenophon bis Ferdousi*, Wiesbaden 1975

کتاب دارای شش بخش است که بیشتر آنها به گفتارهای چندی تقسیم شده‌اند. عنوان بخشهای اصلی کتاب چنین است: ۱ - آیین خسروان گزنفون؛ ۲ - پرورش شاهزاده در دبستان دربار؛ ۳ - رشته‌های ورزشی شاهزاده؛ ۴ - آموزش معنوی شاهزاده؛ ۵ - اخلاق پادشاه؛ ۶ - پادشاه حامل رسالت ملی.

نویسنده در مقدمه کتاب می‌نویسد که نخستین بار ایران‌شناس آلمانی هانریش یونکر (H.F.Junker) و سپس ایران‌شناسان دیگری چون هانریش شدر (H.H.Schaeder)، آرتور کریستنسن (A. Christensen)، گنو ویدن‌گرن (G.Widengren) و چند تن دیگر، مؤلف را متوجه اهمیت کتاب «آیین کوروش» (*Cyropaedie*) در پژوهش فرهنگ ایران باستان نمودند.

نویسنده در این کتاب با مقایسه کتاب «آیین کوروش» با شاهنامه فردوسی و بهره‌گیری از مآخذ بسیار دیگر، همچون اوستا و سنگنبشته‌های هخامنشی و متون پهلوی

و تاریخ هرودوت و نوشته‌های کتزیاس و برکیوس و کتاب استر (تورات) و به‌ویژه کتاب «آنا‌بازیس» اثر دیگر گزنفون، نشان می‌دهد که مطالب کتاب «آیین کوروش» برخلاف نظر متداول در غرب، یکسره نتیجه تخیل مؤلف آن نیست، بلکه گزنفون با بهره‌یابی از مآخذ کتبی و شفاهی ایرانی کتابی داستان‌گونه در آیین کشورداری تألیف کرده است که قهرمان آن، یعنی کوروش بزرگ، نمونه فرمانروای ایده‌آل است. نه تنها گزنفون، بلکه هم‌شاگردی او افلاطون نیز که مانند گزنفون متأثر از افکار استاد خود سقراط، نظر خوبی از شیوه دموکراسی آتن نداشت، معتقد بود که باید میان استبداد شرقی و دموکراسی رادیکال آتنی راهی میانه جست و این راه میانه فرمانروایی بخردان است. به نظر افلاطون نیز بهترین نمونه یک چنین فرمانروای بخردی کوروش بزرگ است. افلاطون و گزنفون هر دو معتقدند که جانشینان کوروش نتوانستند روش ایده‌آل کشورداری او را ادامه دهند، ولی گزنفون در کوروش کوچک، یعنی قهرمان کتاب «آنا‌بازیس» که بر علیه برادرش اردشیر دوم شورید و در سال ۴۰۱ کشته شد، نیز همان فرمانروای ایده‌آل را می‌بیند. البته در میان خود ایرانیان اعتقاد به فرمانروای بخرد، یا چنان‌که افلاطون می‌گوید فیلسوف/پادشاه یا پادشاه/فیلسوف، به کوروش بزرگ ختم نمی‌گردد، بلکه پیش از او پادشاهان افسانه‌ای یا تاریخی دیگری همچون فریدون و کیخسرو (که بیشتر همان کوروش است) این نقش را داشته‌اند و پس از کوروش در دوران اشکانیان محتملاً مهرداد دوم (۵۳۱-۵۷۹ ق.م.) و در دوران ساسانیان نخست اردشیر اول (۲۲۰-۲۴۰) و سپس خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹) نمونه‌های فرمانروای بخرد بوده‌اند. و این نمونه آخری در سراسر تاریخ اسلامی همچنان به عنوان بهترین نمونه فرمانروای ایده‌آل باقی می‌ماند. ما تمام صفاتی را که بر طبق شاهنامه و دیگر کتب آیین خسروان، باید یک فرمانروای ایده‌آل از آن برخوردار باشد، در کتاب «آیین کوروش» و دیگر تألیفات گزنفون می‌بینیم. افلاطون نیز اگرچه ظاهراً صفات فرمانروای بخرد را در چهار صفت: فرهنگ، دلیری، آهستگی و داد خلاصه کرده است، ولی او نیز منکر نژاد و زیبایی نشده است و اینها همه صفاتی‌ست که در سراسر شاهنامه به پادشاهان بخرد نسبت داده شده‌اند. در هر حال جای شکی نیست که اندیشه فرمانروایی ایده‌آل در فرهنگ ایران، میان برخی از متفکران یونان چون سقراط و افلاطون و گزنفون و چند تن دیگر که راه سومی میان استبداد آسیایی و دموکراسی رادیکال آتنی می‌جسته‌اند، پیرو داشته است و این در زمانی‌ست که هنوز مدت کوتاهی از جنگهای ماراتن و سالامیس نگذشته بود.

با آن که مؤلف توانسته است با همکاری استاد نجم آبادی نقاط مشترک فراوانی میان کتاب «آیین کوروش» و شاهنامه پیدا کند و بر اساس آن نظریات خود را به خوبی ثابت نماید، ولی این نقاط مشترک بر طبق یادداشت‌هایی که نویسنده این سطور تهیه کرده است، خیلی بیش از اینهاست، از آن میان یکی همان موضوع بار است که در یادداشت پیشین از آن سخن رفت.

مؤلف در پایان مقدمه خود درباره ماهیت دو کتاب «گزنفون» می‌نویسد: در نوشته‌های گزنفون، «آنا بازیس» و «کوروپدی»، ایران باستان به ما درود می‌فرستد، ولی از پس پرده‌ای که در یونان بافته‌اند، به گمان این بنده نه تنها آیینها در این کتاب یکپارچه ایرانی‌اند، بلکه پرده‌ای هم که در یونان بافته‌اند — پرده‌ای که تاری از تاریخ دارد و پودی از افسانه — می‌تواند مأخذی ایرانی درباره زندگی کوروش داشته باشد، چیزی شبیه «کارنامه اردشیر بابکان» یا رمان بهرام جوین. ولی آنچه به ویژه در این کتاب یونانی‌ست شرح جزئیات در گفتگوها و توصیفها و نطقهاست.

خاورشناس فقید آلمانی برتولد اشپولر (B. Spuler) در نقدی که بر این کتاب نوشته است (Historische Zeitschrift 1977/225, S. 668-669) کوشش مؤلفان را ستوده و درستی مطالب کتاب را تصدیق کرده است. او همچنین می‌افزاید که با آن که پذیرش اسلام در ایران، بزرگترین تحول را در فرهنگ این کشور پدید آورد، ولی استمرار ینش ایرانی در سراسر تاریخ اسلامی ایران نیز پدیدار است، و این استمرار تنها محدود به موضوع فرمانروایی ایده آل نیست. تنها ایرادی که منقد بر کتاب گرفته است، این است که نویسندگان آن کمتر به این نکته توجه کرده‌اند که واقعیت همیشه با این سرمشقها مطابقت نداشته است. ولی در این جا منقد فراموش کرده است که موضوع کتاب چنان که در عنوان آن آمده است، بحث در فرمانروایی ایده آل است و نه واقعیت‌های تاریخی.

از مطابقت مطالب کتاب «آیین کوروش» با مطالب شاهنامه می‌توان دو نتیجه مهم گرفت. یکی این که کتاب «آیین کوروش» را باید به عنوان یکی از مأخذ مهم فرهنگ ایران در زمان مادها و هخامنشیان تلقی کرد. دوم این که آیینهای شاهنامه یکسره ساخته زمان ساسانیان نیست، بلکه بسیاری از آنها پیشینه‌ای بسیار کهن دارند.

کتاب «آیین کوروش» را مرحوم وحید مازندرانی با عنوان سیرت کوروش کبیر به فارسی ترجمه کرده است (چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱)، ولی نمی‌دانم چرا در ترجمه، تقسیم‌بندی اصل کتاب را رعایت نکرده است و از پیش خود عنوانهایی نیز برای کتاب

ساخته است. متنی که نگارنده از آن استفاده کرده است، ترجمه آلمانی کتاب است همراه با متن اصلی یونانی و نظریات و توضیحات فراوان درباره مؤلف و مطالب کتاب او: Xenophon, Kyrupádie (Die Erziehung des Kyros), hrsg. u. übers. von R. Nickel (Sammlung Tusculum), München - Zürich 1992 (Artemis & Winkler Verlag).

جلال متینی

«ایران»

در بیتی که بر زبان ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ.ق.) گذشته است به شواهد متعددی که در کاربرد لفظ «ایران» در نظم و نثر فارسی در ایران‌شناسی آورده‌ایم: «ایران در گذشت روزگاران»، نوشته آقای دکتر جلال خالقی مطلق و این بنده (سال ۴، ش ۲، ص ۲۳۳-۲۶۸)، «چند یادداشت بر مقاله ایران در گذشت روزگاران»، (سال ۴، ش ۴، ص ۶۹۲-۷۰۶؛ سال ۵، ش ۲، ص ۳۰۷-۳۲۳)، «چند یادداشت دیگر بر مقاله «ایران در گذشت روزگاران» (سال ۶، ش ۱، ص ۲۸-۴۳)، نوشته آقای دکتر جلال خالقی مطلق استاد دانشگاه هامبورگ، این شاهد را نیز بیفزاییم از کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید تألیف محمد بن منور (تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۶۶، ج ۱/ ۲۶۶):

«حکایت: طلحة بن یوسف العطار گفت: مدتی پیش شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز بودم. چون باز می‌گشتم مرا گفت: چون با بغداد شوی و تو را پرسند که «کرا دیدی و چه فایده بگرفتی؟» چه خواهی گفت؟ خواهی گفت: روی و ریشی دیدم؟»

گفتم: «تا شیخ چه فرماید؟» گفت: «هر که تازی داند این بیت بر وی خوان، شعر:

قالوا خراسانُ أخرجتَ رَشاً لیس له فی جماله ثانی
فقلت لا تنکروا محاسنه فمطلع الشمس من خراسان

و هر که تازی نداند این بیت بر او خوان، بیت:

سبزی و بهشت را بهار از تو برند آنی که به خلد یادگار از تو برند
در چینستان نقش و نگار از تو برند ایران همه فال روزگار از تو برند.